

می بینیم که «یا» در این رباعی به معنای «اگر» است: اگر تخت بلور و پایه‌ها زر داری...

گفتنی است که رباعی بالا در متن درست پس از رباعی زیر آمده و کاملاً ساختار و حال و هوایی مشابه آن دارد:

گر حکمت و علم و حلم لقمان داری
گر نعمت و ملک سلیمان داری

گر دیوان را ز بند فرمان داری
با کندن جان بگو چه درمان داری (همانجا)...

بنابر این همان ضبط نسخه اصل بهتر است حفظ شود:

یا گنه کرده‌ای تو ای عاصی
پس درت هم گناه کرد آدم

۲. هم به زاری بیود کار نکو
هم به توبه شود کار خرم (ص ۲۸)
در پانویشت نوشته‌اند:

در اصل چنین است و وزن درست نیست. شاید «شود» تصحیف «بیود» باشد (همانجا).

ضبط نسخه اصل اشکالی ندارد و وزن نادرست نیست. اتفاقاً همین ضبط از نشانه‌های کهنگی متن است. طبق یک قاعده کهن عروضی، دال را در «شود» باید مشدد خواند. این قاعده در شعر قدما از رودکی تا دیگران سابقه دارد.^۲
بنابراین ضبط نسخه اصل درست است:

هم به زاری بیود کار نکو
هم به توبه شود کار خرم

این قاعده در مصراع دیگری از اشعار مجالس فضل بن محب نیز به کار رفته است: یارب یارب من رخ دیناری... (ص ۳۳).
دوستان درباره ضبط این مصراع نوشته‌اند:

به نظر می‌رسد در اصل کلمه‌ای افتاده یا تصحیفی روی داده باشد. شاید: یارب یارب من [این] رخ دیناری.

به نظرم با توجه به همان قاعده کهن ذکر شده، اگر «ن» را در

تأملی در چند بیت از مجالس فضل بن محب نیشابوری

میلاذ عظیمی

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران
hamidreza_azimi@ut.ac.ir

در مجالس تفسیری فضل بن محب نیشابوری که از تألیفات قرن پنجم است تعدادی شعر کهن فارسی وجود دارد. دوستانم، محمد افشین وفایی و جواد بشری، این ابیات را تصحیح و منتشر کرده‌اند.^۱ درباره چند بیت نکاتی به نظرم رسید که عرض می‌شود:

۱. نه گنه کرده‌ای تو ای عاصی
پس درت هم گناه کرد آدم (ص ۲۸)

در مصراع اول، «نه» تصحیح قیاسی است و اصل «یا» است: یا گنه کرده‌ای تو ای عاصی... به نظرم نیازی به عدول از ضبط نسخه و تصحیح قیاسی نیست. «یا» در این مصراع به معنی «اگر» است. با این معنا بیت معنای محصل و مضبوطی دارد. شواهدی از این معنا برای «یا» در لغت‌نامه دهخدا عرضه شده است. در مجالس فضل بن محب نیز نمونه‌های دیگری هست که «یا» در آنها به معنی «اگر» است.

یا تخت بلور و پایه‌ها زر داری

یا فرش به رنگ نقش آزر داری

یا ترک نکوصورت و دلبر داری

چون مرگ آید زین همه دل برداری (ص ۳۱)

۱. تحقیق در مجالس تفسیری فضل بن محب نیشابوری و ابیات فارسی آن (گنجینه‌ای از سروده‌های زاهدانه فارسی سده پنجم هجری)، به کوشش جواد بشری و محمد افشین وفایی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۴.

۲. نجفی، ابوالحسن (۱۳۵۵)، «یک قاعده منسوخ عروضی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۱۲، ش ۳، پاییز ۱۳۵۵: ۵۸۷-۵۹۰.

«من» مشدد بخوانیم وزن این مصراع از اوزان متداول رباعی خواهد بود:

یارب یارب من رخ دیداری (= مفعولن مفعولن مفاعیلن فع)

شاید هم «ب» در «رب» مشدد باشد:

یارب یارب من رخ دیداری (= مفعولن فاعلات مفعولن فع)

وزن مزبور از اوزان بیست و چهارگانه معروف رباعی نیست، اما به تصریح شمس قیس «وزن دوبیتی [= رباعی] است»^۱

۳. از نور دل مرا چو مه داری تو

وین سرّ مرا نظاره‌گه داری تو

یا عبد عزیز یا گنه داری تو

شاید که چنو یکی [.....] (ص ۲۹)

نوشته‌اند:

در نسخه جای چند کلمه سفید است که محتمل است «یکی نگه داری تو» بوده باشد.

در متن، رباعی فوق پس از عبارت «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه» آمده است که بخشی از کریمه «ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلاً کریماً» (نساء، ۳۱) است. آیه بشارت می‌دهد که اگر از کبائر اجتناب شود سیئات پوشانده می‌شود و بنده گنه‌کار را به مقامی و منزلگاهی کریم و بزرگووار وارد می‌سازند. رباعی ما نحن فیه بلافاصله در تأیید و تفسیر این آیه نقل شده است. این مفهوم امیدبخش به شکل‌های مختلف در چند شعر دیگر هم آمده است (ص ۲۷، شعر شماره ۷؛ ص ۲۹، شعر شماره ۱۳؛ ص ۳۹، شعر شماره ۴۸، بیت ۳). درباره مصراع دوم گفتنی است:

- الف. عزیز از اسماء الهی است: آیا که خود آن عزیز و جبار کراست... (ص ۳۹).

- ب. «یا» در «یا گنه داری تو» به معنای «اگر» است.

- ج. حدس می‌زنم که کلمه نوشته‌نشده در آخر مصراع چهارم «إله» (= الاه) باشد. در نتیجه بیت دوم چنین می‌شود:

یا عبد عزیز یا گنه داری تو

شاید که چنو یکی [إله داری تو]

۲. شمس الدین محمد بن قیس الرازی (بی‌تا). المعجم فی معاییر اشعار العجم. به کوشش محمد قزوینی، با مقابله محمد تقی مدرس رضوی. تهران: کتابفروشی تهران، ص ۱۴۵-۱۴۶.

ای بنده خدای عزیز اگر گناه‌کاری، مهم نیست (= شاید) زیرا خدایی چون او داری [که گنه ببخشد و بر عاصیان ببخشد].

به این دو بیت هم توجه کنید:

گر جرم من از ستارگان بیش

شاید که دل چو ماه دارم

اندوه چرا خوریم چندین

تا چون تو یکی اله دارم (ص ۲۷)

۴. به مصر زنی به یوسف اندر نگرید

گفتا که ترنج می‌برم، دست برید

بنگر که ز یوسف به زلیخا چه رسید

پیراهن یوسف آن زلیخا بدرید (ص ۲۹)

درباره ضبط مصراع سوم، در پانوشته نوشته‌اند:

شاید صورت صحیح اینگونه باشد: «بنگر که به یوسف ز زلیخا چه رسید».

به نظر همان ضبط نسخه اصل درست است. ابتدا ببینیم این دوبیت در چه بافتی قرار دارد:

نکته: هیچ کس از مؤمنان از دنیا بیرون نشود تا کلام حق نشنود. بویزد بسطامی گوید: هیچ عارف جان ندهد تا خداوند خود را نه بیند تا سکرات مرگ بر وی سهل گردد. نکته: زنان مصر در مشاهدت یوسف دست همی بریدند و از جمال یوسف از دست بریدن خبر نه [...] چه گویی اگر جلال و جمال حق بر جای او اوفتد همه آفاق کشف شود اندر جنب کشف حق چه عجب اگر جان بدهد و از آفت و سکرات خبر ندارد. به مصر زنی به... الخ (همان، ۵۵).

سخن از یکسان نبودن مقام «مؤمن» و «عارف» است؛ مؤمن کلام حق را می‌شنود و می‌میرد و عارف جمال حق را می‌بیند و جان می‌سپرد. همین سخن را در تمثیل قصه یوسف و زلیخا بیان کرده است. زنان مصر (در اینجا معادل «مؤمن») لحظات کوتاهی یوسف را دیدند و دستشان را بریدند. اکنون بنگرید که به زلیخا (در اینجا معادل «عارف») که سال‌ها کارش با دیدار یوسف افتاده بود، از عشق یوسف چه رسید؟! آنقدر بی‌تاب شد که از پرده عصمت برون آمد و پیراهن یوسف را دید و رسوای عشق شد.